

دسته‌ای از مباحث آن را به دو علم دیگر بلاغت: یعنی معانی و بدیع نقل کرده‌اند.

عبدالقاهر جرجانی، درباره تشبیه و تمثیل و استعاره، می‌گوید: «اینها همانند مرکز و نقطه‌هایی هستند که تصرفات در معانی، بر گرد آنها می‌گردد و به منزله اقطاری هستند که از جوانب مختلف آنها را احاطه می‌کنند.» و او بر بنیاد همین عقیده، تمام کوشش خود را صرف این کار می‌کند.^۱

علمای بلاغت بر روی هم کوشیده‌اند که دلالت‌های وضعی، یا به تعبیری مطابقه، را از حوزه معانی مجازی بیرون کنند؛ فقط دلالت‌های عقلی را که شامل تضمن و التزام است، داخل در مقوله مباحث بیان و مجاز کنند.

شاید سکاکی نخستین کسی باشد که تشبیه را در مقوله علم معانی - که بحث اصلی آن از مجاز است - داخل کرده باشد، دیگر علمای بلاغت در این کار از او تقلید کرده‌اند و مناسبترین بحث برای آغاز این علم، همان بحث تشبیه است. نه از این باب که گفته‌اند: تشبیه بنیادی است برای یکی از موضوعات برجسته این علم که استعاره است، بلکه به دلایل دیگری از جمله:

۱- علم بیان، شیوه ادای موضوع و معنی به اسلوب‌های مختلف است، و تشبیه بی‌گمان در رأس این اسالیب قرار می‌گیرد و شاید تشبیه روشنترین و آشکارترین این مباحث باشد و از همه، در تمام ادوار، بیشتر استعمال و کاربرد داشته باشد؛ و بیجا نیست اگر نویسندگانی مانند مبرد

(۱) محمد خلف الله، کلیة الاداب ۲/ ۱۹۴۴ صفحه ۲۴.

و ابوهلال عسکری درباره اهمیت آن سخنهای اغراق آمیز گفته اند، از قبیل اینکه: «هیچ ادیبی از آن بی نیاز نیست» یا اینکه: بیشتر کلام عرب تشبیه است.^۱

۲- چون در این علم از اسالیب مختلف و امکانات آنها و شدت و ضعف هر کدام بحث می شود، بی گمان تشبیه و صور آن و نیک و بد هر کدام مورد بحث قرار می گیرد.

با توجه به این اصل، دانشمندان بلاغت مباحث علم بیان را در چهار موضوع محدود کرده اند که دوتا از آنها ذاتی هستند یعنی مجاز و کنایه، و دوتای دیگر که تشبیه و استعاره باشند، یکی بعنوان وسیله معرفی شده، یعنی تشبیه، و دیگری به عنوان پاره ای و قسمتی از یک اصل معرفی شده و آن استعاره است. هر چند این دسته بندیها کاملاً جنبه علمی و عقلانی دارد و شاید حصر این شاخه ها بگونه های دیگر امروز امکان پذیر نباشد، زیرا قدامت بعد کافی در جهت دسته بندی و تقسیمات آن از راههای گوناگون، دقت و تیزبینی نشان داده اند، اما کوشش این دانشمندان همانگونه که منجر به تعریف و تعیین اقسام و صور مجاز و خیالهای هنری و شاعرانه شده است، همچنین باعث نوعی جمود فکری و محدودیت در ایجاد ارتباطات معنوی میان عناصر طبیعت و زندگی انسانی - که فراخنای بیکرانی است - گردیده است.

این جدول بندیها که توسط ادیبان برای خیالهای شاعرانه و صور مجاز در شعر و نثر بوجود آمده، باعث شده است که همیشه ذهنها متوجه نوعی محدودیت باشد، یعنی اغلب تصور می کرده اند که اگر کوشش برای تازگی و ابداعی انجام شود، باید در جهتی از همین جهات تعیین شده

(۱) بدوی طبانه، علم البيان ۳۱.

به وسیله ادیبان باشد. اصولاً ذهنها در طول تاریخ در محدودیتی ناخودآگاه قرار گرفته است و تصور می کرده اند که آنسوی دیوارهای قراردادی این جدولها و آنسوی ارتباطات تصویر شده از طرف ادبا، راهی دیگر برای ایجاد ارتباط میان طبیعت و اشیاء نیست.

اگر عامل اصلی را در محدودیت خیالهای شعر فارسی در اواخر قرن پنجم و حتی قرن ششم - جز در مورد یکی دو تن از چهره های استثنایی - این تصور غلط ادبا و شعرا ندانیم، بی گمان یکی از عوامل برجسته، همین تصور محدودی است که از جدول امکانات برای ایجاد خیال شاعرانه در ذهن ایشان وجود داشته است. اینان بجای اینکه عناصر تازه ای از طبیعت و زندگی را داخل شعر کنند و کوشش خود را صرف گسترش حوزه عناصر خیال خود سازند، همواره در حوزه ارتباطهای جدولی میان همان عناصری که قدما داخل شعر کرده بودند، می اندیشیدند، و از این روی در تمام شعرهای آنها نوعی حساب شدگی و نیز ریزه کاریهایی که فقط حاصل اندیشه است، نه احساس، دیده می شود. باز هم تکرار می کنیم که این عامل یکی از عوامل این طرز تصور از خیالهای شاعرانه است، زیرا می بینیم که هنگامی که خاقانی در عناصر خیال، یعنی در موادی که تصویر شاعرانه و خیال شعری را بوجود می آورد تجدیدنظری می کند، شعر او و شعر کسانی که در حوزه نفوذ او هستند تا مدتها از محدودیت شاعران اواخر قرن پنجم رهایی می یابد. اما پیش از او، و با پذیرفتن عناصر ثابت شده به وسیله قدما، هرگونه کوششی که انجام شده به سامانی نرسیده است و بهترین نمونه ازرقی است که در همه جا و در همه تذکره ها به شعر او اشاراتی دارند که وی تجدیدنظری در خیال شاعرانه انجام داده است، اما این کوشش او فقط و فقط در این بوده است که اغلب يك

سوی خیال را از مفاهیم انتزاعی و غیر مسوجود در خارج، به اعتباری وهمی، برگزیده است؛ اما حوزه تصویرهای شاعرانه او از نظر عناصر اصلی، همان حوزه شعر قدماست، یعنی اگر رودکی از نرگس و ارتباط آن با چشم و دیگر خیالهای وابسته بدان سخن می‌گفت، او از نرگس زرین، که مفهومی اعتباری و وهمی است، سخن گفته است و به همین جهت کوشش او جز در حد همین ابداع به سامانی نرسیده است.

از این روی، می‌توان برای بررسی صور خیال، یعنی مجازها و تشبیه‌ها و کنایه‌ها، از دیدگاهی دیگر، نه از دیدگاه ارتباطات، بلکه از دیدگاه عناصر سازنده آن خیالها، بحث کرد. البته، بی‌گمان در چنین بحثی می‌توان از نوع ارتباطات و شیوه برقراری آنها و نقشی که هر کدام دارند و از پیوندی که در مورد استعمال آنها با اصل آنها وجود دارد نیز سخن گفت؛ یعنی يك تشبیه، یا يك استعاره یا يك مجاز یا اسناد مجازی را در حوزه عناصری که آن را تشکیل می‌دهند، و اینکه این عناصر چه مایه از محیط اجتماعی و چه مایه از محیط فرهنگی و سیاسی و تاریخی بهره‌مند است و چه مایه از طبیعت و صورتهای آن، سخن گفت، و در هر کدام از این گونه شاخه‌ها، بادقت می‌توان هر يك را به دیده‌ای خاص مورد نظر قرار داد؛ مثلاً تحقیق اینکه آیا عناصر طبیعت که مواد سازنده بعضی از این خیالها هستند، تا چه اندازه از قلمرو جغرافیایی و محیط زیست شاعر مایه گرفته و چه مقدار از رهگذر سنت داخل شعر او شده است، و آیا میان تصویرها و خیالهای شاعرانه او مناسبتی با مورد استفاده از آنها وجود دارد یا نه و این تناسب تا چه حدی است.

همچنین حوزه خیال را از جدول چهار عنصری که آنها تعیین و تحدید کرده بودند، می‌توان فراتر برد و گسترش داد و در کنار تشبیه و

استعاره و مجاز از گونه‌های مختلف اغراق که خود حوزه وسیعی از خیالهای شاعرانه را تشکیل می‌دهد، به جستجو پرداخت، یا از انواع Personification سخن گفت و همچنین در نقد شعر فارسی، حوزه مفهومی نقد خیال را از نقد و بررسی خیالهای شعری پراکنده و جدا جدا، که به صورت کلیشه در مواردی می‌آید، گسترش بیشتری داد و تحقیق کرد که خیال يك شاعر در طول يك داستان یا يك قصیده یا غزل در چه حدی است و چگونه پیوندی میان آن خیال با اجزاء آن شعر وجود دارد و در حقیقت جهت عمودی و جهت افقی خیال، هر دو، مورد بحث قرار گیرد، نه بدان گونه که فقط تصویر یا خیال شاعرانه در جهت افقی مطرح شود و به بحث آید و نسبت و هماهنگی آن با اجزاء شعر - که در طول قصیده یا داستان قرار دارد - فراموش شود.

نقد آراء قدما درباره صور خیال

بحث تاریخی

چنانکه یاد کردیم، دانشمندان دوره اسلامی که درباره صور خیال شاعرانه در قالب علم بیان و گاه معانی و حتی بدیع بحث و تحقیق و نکته‌یابیها و ژرف‌نگریها داشته‌اند، زمینه کار خود را در تبیین و دسته‌بندی نوعی ارتباطات میان اجزای سازنده خیال و کیفیت ترکیب عناصر ساختمان این صورتها، محدود کرده‌اند و جز به ندرت نمی‌توان اشاراتی به اجزای سازنده خیال و عناصری که تصویرهای شاعرانه حاصل ترکیب و تداعی آنهاست، یا محیطی که از آن برخاسته است، در آثار قدما یافت، از قبیل آنچه ابن‌رشیق درباره ابن‌معتز و ابن‌رومی نقل کرده است که: از ابن‌رومی حکایت کرده‌اند که شخصی او را ملامت کرد که: «چرا مانند ابن‌معتز تشبیه نمی‌آوری با اینکه تو شاعرتر از او بی‌ی؟» ابن‌رومی گفت: «چیزی از سخن او بر من بخوان تا بدانم آنچه من عاجز از آوردن مثل آن هستم چیست؟» و آن شخص شعر ابن‌معتز را درباره هلال خواند:

أَنْظُرُ إِلَيْهِ كَزَوْرَقٍ مِنْ فِضَّةٍ
قَدْ أَثْقَلَتْهُ حُمُولَةٌ مِنْ عُنْبُرٍ

ابن رومی گفت: بیشتر بخوان، آن مرد خواند:

كَأَنَّ أَذْرَ بُونَهَا وَالشَّمْسُ فِيهِ كَالْيَه
مَدَاهِنٌ مِنْ ذَهَبٍ فِيهَا بَقَايَا غَالِيَه

ابن رومی فریاد برآورد: وای که خداوند هیچ کس را جز در حد توانایی او تکلیف نمی کند، ابن معتر از کالای سرای خود سخن می گوید، چرا که خلیفه زاده است، و من چه را وصف کنم؟ اما بنگرید که چون چیزهایی را که می شناسم وصف می کنم، مردم چگونه آن وصف را تلقی می کنند، آیا هیچ کس رنگین کمان را بهتر از من وصف کرده است؟ بعد شعر معروف:

وَقَدْ نَشَرَتْ أَيْدِي السَّحَابِ مَطَارِفًا
عَلَى الْجَوْدِ كَنَاءً وَهِيَ خَضِرٌ عَلَى الْأَرْضِ

را خواند.

ابن خلیکان اینگونه تشبیهات را تشبیهات شاهانه می خواند، با توجه به همین نکته^۳ که اجزای سازنده این خیال شاعرانه چیزی است که

-
- (۱) این شعر به نام سیف الدولة حمدان نیز مشهور است، رجوع شود به شرح حال او در تیممة الدهر تعالی و رجوع شود به حاشیة محمد محبی الدین عبد الحمید بر الممده ج ۲/۲۳۷ و لباب الالباب، عوفی، چاپ سعید نفیسی ۲۸.
(۲) رجوع شود به الممده ج ۲/۲۳۷ و معاهد التنصیح ج ۱/۱۰۸.
(۳) مرآت الجنان یافعی، حوادث ۳۵۶ و رجوع شود به ابن حجة، خزانة الادب ۱۷۶.

از زندگی طبقات بالای جامعه و از محیط سلطنت و پادشاهی گرفته شده است و از قبیل اشاره‌ای که بعضی از مؤلفان درباره شعر عبدالله بن مبارک - که پیشه‌ور و از طبقه بازرگان جامعه بوده و گفته است:

قَدْ يَفْتَحُ الْمَرْءُ حَانُوتًا لِمَتَجَرِّهِ
وَقَدْ فَتَحَتْ لَكَ الْحَانُوتَ بِالدِّينِ -

داشته‌اند و رنگ خاص شخصیت او را داراست و از این دست اشارات که در حقیقت جستجو درباره بنیادهای سازنده و عناصر ساختمانی و محیط برخاستن خیال شاعرانه و «دید شعری» است، در آثار قدما به دشواری می‌توان چیزهای دیگری یافت، زیرا قدما بیشتر مسائل را بصورت مجرد و منتزع از محیط مورد تحقیق قرار می‌داده‌اند و از جستجو درباره ریشه‌های جغرافیایی یا ریشه‌های فرهنگی و تاریخی و اجتماعی این گونه مسائل غافل بوده‌اند، ولی داستانهایی هست که از نوعی آگاهی ایشان حکایت می‌کند، از قبیل حکایتی که صاحب غُصْنُ الْبَانِ نقل می‌کند که چند تن در شب حرکت می‌کردند، ماه که ظاهر شد هر کس بر اساس زمینه انفعالی و پیشه خود تصویری از آن ساخت و آن را به چیزی تشبیه کرد، زرگر آن را به زرگداخته و کرد شبان به قرص پنیر تشبیه کرد و معلم به گرده نانی که کودکان به هدیه برای معلم می‌آورند و ما پیش از آنکه شعر فارسی را در دوره مورد مطالعه خود از دیدگاه این عناصر و ریشه‌های هر کدام بررسی کنیم، نشان دادن طرحی تاریخی از نوع بررسی قدما در باره صور خیال را مناسب این کتاب می‌دانیم.

(۱) دائرة المعارف، باشراف فؤاد افرام بستانی؛ ذیل عبدالله بن مبارک.

(۲) غُصْنُ الْبَانِ، ۱۲.

آنچه از صور خیال، مورد مطالعه قدما بوده است، بخشی است که کیفیت ارتباطات عناصر خیال را در قالب‌های خاصی محدود می‌کند و ایشان بدینگونه کار خود را در حوزه تشبیه (تمثیل) مجاز و کنایه و استعاره، محدود می‌کردند.

تشبیه

تشبیه یادآوری همانندی و شباهتی است که از جهتی یا جهاتی میان دو چیز مختلف وجود دارد، چنانکه گفته‌اند تشبیه اخبار از «شبه» است و آن عبارت است از اشتراك دو چیز در يك یا چند صفت، و یادآور شده‌اند که همه صفات را نمی‌توان بر شمرد^۱ و گفته‌اند که تشبیه وصف کردن چیزی است به چیزهای مشابه و نزدیک بدان از يك جهت یا جهات مختلف^۲ و درباره تشبیه تعریف‌های بسیاری در همین زمینه شده است که محور اصلی همه يك چیز است، از جمله آنچه جرجانی گفته است: تشبیه این است که معنی یا حکمی از معانی و احکام چیزی را برای چیز دیگر ثابت کنیم، مثل اثبات شجاعت شیر برای مرد و یا حکم «نور» را در مورد «دلیل» اثبات کنیم، از این جهت که دلیل حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند، همانگونه که نور اشیاء را از یکدیگر مشخص می‌سازد، و این تعریف عبدالقاهر، بیش از آنکه مشتمل بر حقیقت و تعریف تشبیه باشد، نماینده وظیفه و کار تشبیه است^۳. یکی از قدیمترین دقت‌های علمی در باب تشبیه توجه فارابی است که کوشیده است تا مسأله

(۱) تنوخی، الاقصی القریب، ۴۱ به نقل البیان العربی، ۳۳.

(۲) ابن رشیق، العمده، ج ۱/۲۸۶.

(۳) بدوی طبانه، البیان، ۳۳.

تشبیه را با نشانه‌های ریاضی ترسیم کند و به اسلوب اهل دانش، چنین توضیح می‌دهد که: و زیبایی تشبیه مختلف است؛ یکی اینکه شباهت دو امر نزدیک به یکدیگر باشد، و ممکن است نتیجه توانایی هنری باشد، چندانکه دو امر متباین را در چهره دو امر متناسب و متلایم، از رهگذر افزودن سخنانی، نشان دهد و این بر شاعران پوشیده نیست، از جمله اینکه «اب» و «بج» را به علت مناسبت نزدیک و ملایمی که میان آنها وجود دارد، به یکدیگر تشبیه می‌کنند تا میان «ا» و «ب» مشابَهت نزدیک و شناخته‌شده‌ای حاصل شود و میان «ب» و «ج» مشابَهتی نزدیک و شناخته شده حاصل شود و سخن را به گونه‌ای می‌آورند که بر دل شنونده چنین می‌گذرد که میان «اب»، «بج» مشابَهتی است، اگر چه در اصل دور باشد.^۲

خواجه در اساس الاقتباس، همان تقسیم‌بندی اهل ادب را با دیدی فلسفی و با اصطلاحات اهل حکمت آورده است و می‌گوید: «و تشبیه و استعارت از جمله محاکات لفظی است و باشد که بسایط را بود، مانند آنک از روی نیکو به ماه عبارت کنند، و باشد که مرکبات را بود، چنانکه از هلال و زهره به کمان سیمین و بندقه زرین عبارت کنند، و باشد که ذوات را بود، چنانکه از پستان بانار و از روی به گل عبارت کنند، و باشد که صفات را بود، چنانکه از فتور چشم - در حال ناز - به مستی و خواب عبارت کنند، و باشد که در صفات به ذوات عبارت کنند، چنانکه از منت به طوق برگردن، و از میان به شمشیر تیز، و باشد که مشهور و ذایع بود، چنانکه از چشم به نرگس و از قد به سرو سہی عبارت کنند، و باشد که غیر مشهور بود، چنانکه گفته‌اند:

(۱) نسخه خطی اختلافاتی داشته، آربری به «ا» و «ج» تصحیح کرده است.

(۲) فارابی، مقاله فی قوانین صناعة الشعراء، ۱۵۶.

بنات النعش گرد قطب گردان چواندر دست مردچپ فلاخن^۱

تمثیل را شاخه‌ای از شاخه‌های تشبیه دانسته‌اند و بسیاری از دانشمندان با توجه به معنی لغوی این دو کلمه که برابر است، تشبیه و تمثیل را مترادف دانسته‌اند، از جمله زمخشری صاحب کشاف و ابن‌اثیر که بر علمای بلاغت ایراد گرفته‌اند که اینان میان تشبیه و تمثیل تفاوت قائل شده‌اند.^۲

تشبیه را پیش از آنکه دانشمندان علم معانی مورد بحث و تحقیق قرار دهند، علمای بدیع و آنها که درباره اعجاز قرآن سخن گفته‌اند مورد بررسی قرار داده‌اند. عبدالله بن معتمر (ف۲۶۹ هـ.ق.) حسن تشبیه را فن یازدهم از محاسن کلام قرار داده است و به گفته بدوی طبانه، شاید مبرد (ف۲۸۵ هـ.ق.) نخستین کسی باشد که تشبیه را با دقت و بحث کامل و همه‌جانبه مورد نظر قرار داده است و بسیاری از تشبیهات قرآنی را از نظر زیبایی و جمال هنری بررسی کرده است^۳ و از نظرگاه او تشبیه دارای چهارگونه است: تشبیه مفرط (که مبالغه در آن به کار رفته) و تشبیه مصیب و تشبیه مقارب و تشبیه بعید (که باید توجیه و تفسیر شود). اما این تقسیم‌بندی او، بیشتر توجیهی است که وی نسبت به صفات بعضی تشبیهات داشته، ولی آنها را مرزبندی و تعریف نکرده است و ملاک او، ملاک ذوقی و استحسانی محض بوده است.

اجزاء چهارگانه تشبیه که عبارتند از: شبهه، مشبه به، ادات تشبیه،

(۱) خواجه طوسی، اساس الاقتباس، ۵۹۳.

(۲) ابن‌اثیر، المثل السائر ج ۱۱۷/۲ و البیان ۳۷.

(۳) بدوی طبانه، البیان ۴۷.

و وجه شبه، در تعبیر علمای بلاغت ارکان تشبیه خوانده می‌شود، و این تعبیر ایشان نوعی توسع در مفهوم «رکن» است، و از این چهار آن دو رکنی که در حقیقت بنیاد تشبیه بر آنها استوار است، همان دو رکن مشبه و مشبه‌به است که در اصطلاح آنها را طرفین تشبیه می‌خوانند.

طرفین تشبیه

طرفین تشبیه را دو رکن اصلی تشبیه دانسته‌اند که بی آن دو، تشبیه امکان‌پذیر نیست، و اساس تشبیه در نظرگاه قدامه، (فة ۵۳۳۷. ق.)، این است که تشبیه میان دو چیزی واقع شود که در معانی و اوصافی مشترک باشند و هر کدام جداگانه خواص و صفات ویژه خود را نیز داشته باشند و بدینگونه بهترین نوع تشبیه، تشبیهی است که صفات مشترک آن بیشتر باشد، چنانکه یادآور نوعی اتحاد گردد. البته سزاوار نیست که چیزی را به خودش تشبیه کنیم و یا چیزی را به چیزی تشبیه کنیم که با آن از همه جوانب و جهات مغایرت داشته باشد و این سخن را ابن رشیق به گونه دیگری یادآوری کرده که اگر مشبه با مشبه‌به مناسبت نام داشته باشد، عین او خواهد بود^۱ و ابوهلال عسکری در الصناعتین گوید: رواست که چیزی را به چیزی، فی الجملة، تشبیه کنیم، اگر چه این مشابَهت فقط از يك جهت باشد مثل «وَجْهَكَ مِثْلُ الشَّمْسِ» اگر چه در روشنی و بلندی به مانند آن نباشد، اما به علت معنای مشترکی که میان آن دوهست، یعنی حسن، می‌توان تشبیه کرد^۲.

آنچه بیشتر مورد اختلاف است این است که کدام نوع بیشتر

(۱) ابن رشیق، العمده، چاپ محمد محیی الدین، ج ۱/۲۸۶.

(۲) بدوی طبانه، البیان، ۴۳.

زیباست، آیا آن دسته تشبیهات که جهات مشترك آن از جهات اختلاف بیشتر است، یا آنها که جهات اختلافشان بیشتر است؟ بدوی طبانه معتقد است که هرچه جهات اختلاف بیشتر باشد تشبیه زیباتر است، زیرا این کار می‌نماید که هنرمند نسبت به ارتباطات موجود میان عناصر طبیعت و اشیاء حساس‌تر است و حقایق نهفته را دقیقتر ادراک می‌کند. این گفته بدوی طبانه را در حوزه تمام صورخیال می‌توان پذیرفت و اما نکته قابل یادآوری این است که هرکدام از این صورت‌های خیال، و به ویژه تشبیه، در مقام خاصی که برای خود دارند، یعنی، در نقش اصلی، برای ادای معانی نهانی و تصویر روحیات و عواطف و ادراک‌های شاعر، برابر نیستند، در مواردی اگر جهات مشترك بیشتر باشد، مناسبت بیشتر و زیباتر است و در مواردی اندک جهت اشتراکی کافی است و هرچه این تشابه کمتر باشد بهتر است و ما در فصول آینده، بازهم به تفصیل از این مسأله سخن خواهیم گفت. البته اگر صور خیال را مجرد از موارد استفاده از آنها، و بیرون از مقامی که در اثر ادبی، شعر یا داستان، داشته‌اند مورد بررسی قرار دهیم سخن او بطور مطلق قابل پذیرش است و نکته‌ای باقی می‌ماند که این گونه دآوری تا حدی هم بستگی به استعداد درونی طرف خطاب یا خواننده دارد، لذتی که مردم از انواع تشبیه می‌برند؛ بی‌گمان لذتی مساوی نیست، بسیاری از تشبیهات که برای يك تن ممکن است شیرین و لذت بخش باشد، برای دیگری ممکن است سطحی و بی‌ارزش و غیر هنری جلوه کند و این خصوصیت را در طول تکامل ذوقی و پختگی درك زیبایی، هر کس می‌تواند در وجود خود به تجربه دریابد. و همچنین در ادوار مختلف تاریخ ادبیات يك قوم، این خصوصیت کاملاً محسوس است که چگونه ذوقها و پسندها در طول زمان دگرگون شده، و ذهن از تداعی چیزهایی که جهات مشترك بسیار دارند، به تداعی چیزهایی که جهات مشترك کمتری دارند روی می‌آورد.

همچنین از اشیاء مادی به اشیاء انتزاعی مبدل می‌کند. شبلی نعمانی نکته‌ای در باب تطور تشبیه در ادب فارسی آورده که قابل توجه است. او می‌گوید: قدما تشبیه ساده و حسی را بیشتر می‌پسندیده‌اند و متأخران تشبیهات لطیف و نازک را... مثل عطر که در اقوام اولیه تند و تیزش را می‌پسندند و امروز نرم و ملایم آن را که حتی مردم عادی بویش را درست درک نکنند و شاید طرز عقاید مذهبی و دینی رایج در محیط، از مسائلی باشد که نوع تشبیه را در ادب يك قوم تعیین کند، مثلاً عقاید بت پرستی اعراب در دوره جاهلی سبب شده است که تمام تشبیهات مادی است زیرا تجریدی بودن حتی در خدای ایشان نیز مفهوم نداشته است.

در تقسیم‌بندی طرفین تشبیه، از دیدگاه‌های مختلف سخن گفته‌اند، و در این تقسیم‌بندی چنانکه پیدا است، بیش از آنکه استقصاء و جستجوی نمونه‌های شعری و مواد موجود، مورد نظر ادیبان و اهل بلاغت باشد، بیشتر حکومت ذهن منطقی و دقت در نسبت‌های ممکن، از نظر فلسفی و منطقی، مطرح است؛ علمای بلاغت می‌گویند حوزه عمومی تشبیه را از دیدگاه‌های مختلف بدینگونه می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

الف - هر دو سوی تشبیه حسی باشند، و در تعریف حسی می‌گویند، حسی چیزی است که به یکی از حواس پنجگانه ظاهری: بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی (ذوق)، بساواایی (لمس)، دریافته شود:

۱ - ممکن است هر دو سوی از مبصرات و مدرکات به حس بینایی باشد.

۲ - هر دو از مسموعات، مدرکات به حس شنوایی باشد.

۳ - هر دو از مذوقات، یعنی مدرکات به حس چشایی باشد.

۴ - هر دو از مضمومات، یعنی مدرکات به حس بویایی باشد.
۵ - هر دو از ملموسات، یعنی مدرکات به حس بساواایی و لمس باشد.

توضیح: اهل بلاغت تشبیه خیالی را نیز در مقوله تشبیه حسی قرار داده‌اند و خیالی آن دسته از تشبیهات را نامیده‌اند که عنصر سازنده آن امری خارجی است یعنی در خارج وجود دارد اما صورت ترکیبی آن امری است خیالی بدینگونه که آن نوع ترکیب، میان آن اجزاء حسی، در خارج وجود ندارد و این نوع تشبیه را در شمار تشبیهات حسی قرار داده‌اند مانند بسیاری از تشبیهات ازرقی که در رد و قبول آن میان اهل ادب اختلاف است و در مباحث آینده از علل پیدایش آن در ادب سخن خواهیم گفت.

ب - هر دو سوی تشبیه امری عقلی، یعنی محسوس به حواس باطن باشد، از قبیل مفاهیم انتزاعی و مجرد که به عقل ادراک می‌شود ولی در خارج وجود ندارد که دامنه گسترده‌ای دارد و بسیاری از تشبیهات در این مقوله است مانند تشبیه علم به زندگی^۱.

توضیح: علمای بلاغت، شاخه‌ای از تشبیهات را که به نام تشبیه وهمی، خوانده‌اند در مقوله تشبیه عقلی قرار داده‌اند از قبیل تشبیه به چیزهایی که وجود خارجی ندارد، ولی اگر ادراک شود، به حواس ظاهر ادراک می‌شود از قبیل تصور غول و اهریمن.

و باز از همین مقوله است، تشبیهاتی که در جهت مسائل وجدانی باشد، از قبیل لذت و الم و سیری و گرمسنگی.

(۱) برای شواهد رجوع شود به: ابن حجة، خزانه الادب، ۱۸۳.

ج - یکی از دوسوی تشبیه امری عقلی باشد و دیگری امری حسی، از قبیل تشبیه مرگ به درنده که مشبه امری عقلی است و یا تشبیه عطر به خوی خوش که مشبه امری حسی است.

رمانی (فة ۵۳۸۶.ق.) به گونه‌ای دیگر این مسأله را تقسیم‌بندی کرده و می‌گوید تشبیه عبارت است از اینکه پیوندی میان دو چیز برقرار شود به این اعتبار که یکی می‌تواند جای دیگری را بگیرد خواه این جانشینی امری حسی باشد و خواه عقلی و بعد توضیح می‌دهد که تشبیه حسی مثل تشبیه دو آب یا دو زر به یکدیگر است که یکی از آنها می‌تواند جای آن دیگری را بگیرد و تشبیه نفسی را تشبیهی می‌داند که جهت اشتراك آنها امری نفسی باشد یعنی قابل رؤیت نباشد اما قابل دانستن و درك باشد از قبیل تشبیه نیروی عمرو به زید. رمانی تشبیه بلیغ را تشبیهی می‌داند که در اثر آن تشبیه، چیزی که پوشیده و پیچیده است بصورت چیزی که ظاهرتر و آشکارتر است نمایانده شود و در این کار «حسن تألیف» را شرط می‌داند.

اندکی پس از رمانی، ابو هلال عسکری (فة ۵۳۹۵.ق.) در الصناعتین، رساترین تشبیهات را تشبیهاتی می‌داند که در این چهار نوع ذیل قرار داشته باشد:

۱ - نمایاندن آنچه به حس در نمی‌آید در چهره چیزی که به حس درك می‌شود از قبیل تشبیهی که در قرآن، در مورد اعمال کافران، شده و به سراب تشبیه شده است که جهت مشترك و جامع میان آنها وهمی بودن، آن است، با اینکه نیازمندی و طلب در آن به شدیدترین وجهی است.

۲ - نمایاندن چیزی که در جهت جریان عادت قرار ندارد به گونه چیزی که جریان عادی دارد از قبیل این تشبیه خداوند: *إِذْ نُنْتَقِنَا الْعَجَبْلَ - فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ* که معنی جامع میان مشبه و مشبه به انتفاع به صورت است.

۳ - نمایاندن چیزی که بطور بدیهی و اولی قابل شناختن نیست، در چهره چیزی که بدیهی و اولی است مثل: *وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ* که چیزی که به بدیهه و به صورت اولی قابل شناخت نیست به گونه امری بدیهی نشان داده شده است.

۴ - نمایاندن چیزی که نیرو و قوتی ندارد، در چهره چیزی که نیرو و قوت دارد از قبیل این سخن خدای تعالی: *وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ* که میان این دو چیز وجه جامع، بزرگی و عظمت است و فایده آن نشان دادن قدرت خداوند است در تسخیر اجسام بزرگ آنهم در آب که خود عظمت و گسترشی دارد.

توضیح: ابوهلال، در مورد بعضی تشبیهات متأخرین، البته متأخرین نسبت به عصر خودش، نظری دارد که قابل یادآوری است. او می گوید در اشعار شاعران جدید گاه چیزی که قابل رؤیت و تماشاست به چیزی که فقط به اندیشه درک میشود تشبیه شده و این تشبیهی پست وردی^۱ است اگر چه بعضی از مردم آن را می پسندند به علت نوعی دقت و لطافت که در آن هست از قبیل شعر این شاعر:

وَنَدْمَانٍ سَقَيْتُ الرَّاحَ صَرْفًا
وَأَفْتَقُ اللَّيْلَ مُرْتَفِعَ السُّجُوفِ
صَفْتُ وَصَفْتُ زَجَاجَتِهَا عَلَيْهَا
كَمَعْنَى دَقِّ فِئِ ذَهْنٍ لَطِيفِ

که چیزی را که در قلمرو حس قرار می‌گیرد، در چهره چیزی
نمایانده که در قلمرو حس نیست.^۱

در کتب بلاغت در باب تشبیه تقسیم‌بندیهای گوناگون آورده‌اند
و با دقت‌های خاصی آنها را دسته‌بندی کرده‌اند، شاید دقیقترین تقسیم-
بندیها از نظر منطقی و عقلی تقسیماتی باشد که در کتب متأخرین از جمله
تلخیص‌المفتاح آمده و از نظر شواهد بیشتر می‌توان به معاهدالتنصیص
عباسی که شامل شواهد علم بیان است رجوع کرد.^۲

مؤلف غصن‌البان گوید: تشبیه را اعراب به اعتباراتی تقسیم
کرده‌اند از قبیل اینکه هر دو طرف حسی باشند یا عقلی یا مختلف، ولی
ادیبان هند به اعتبارات دیگری آن را تقسیم کرده‌اند سپس به تفصیل از
انواع تشبیه در نظر ادیبان هندی سخن می‌گوید و در این بحث خویش،
از تشبیهاتی یاد می‌کند که گرچه از نظر هنری ارزش چندانی ندارد، اما
می‌تواند نموداری از نوع تقسیم‌بندی ایشان در باب تشبیه باشد:

۱- تشبیه يك چیز به خودش، بدینگونه که مشبه و مشبه‌به یکی
باشد چنانکه آزاد گفته:

أَلِ الْكُلِّ حُسَيْنِ الْوَجْهِ أَشْبَاهُ
وَلَا نَظِيرَ لِمَنْ أَهْوَاهُ الْآهُ

که غرض تنزیه او از مماثل است.^۳

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۴۹.

(۲) معاهدالتنصیص، جلد ۱/۲ به بعد.

(۳) اینگونه تشبیه در ادبیات فارسی هم سابقه دارد، چنانکه مولانا فرموده است:
صبحدمی، همچو صبح، پرده ظلمت درید دیوان شمس ج ۱۹۷/۲.

- ۲- تشبیه برهان که مدعی شود مشبه عین مشبه به است و دلیل بیاورد.
 ۳- تشبیه انتزاعی که مشبه به را از مشبه انتزاع کند مثل شعر ابوبکر خالدی:

أما ترى في ثنایاها و منسجیها
 آیدی الغمام سر قن البرق والبردا

- ۴- عکس انتزاع.
 ۵- تشبیه سلب که بعضی از متعلقات مشبه به را از او سلب کند و در مشبه ثابت کند.
 ۶- تشبیه نفی، که سه نوع است: نفی مشبه و اثبات مشبه به، دوم نفی مشبه به و اثبات مشبه، سوم نفی مشبه به متعدد به تردید.
 ۷- تشبیه تقویت که با آوردن قیودی وجه شبه را نیرومندی بخشد.
 ۸- تشبیه استغناء که با آوردن مشبه از مشبه به بی نیاز باشیم:

إِنَّ بَيْتاً أَنْتَ مَا كُنْهُ
 غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى السُّرُجِ

و از این دست تقسیم بندیها و نکته یابیهای ادیبانه که هیچگونه لطف و جهت آفرینش در آن دیده نمی شود، در این کتاب بسیار آورده شده است که تمام انواع آن را باید در همین کتاب جستجو کرد.

آنچه در باب مباحث متأخرین قابل یادآوری است اینست که در

(۱) غصن البان، چاپ الجوائب، ۱۸ به بعد.

تشبیهات مورد نظر ایشان بیش از آنکه تجربه حسی و دید شاعرانه حاکم باشد، اندیشه امکانات ترکیب، بطور جدولی حاکم است و حاصل آن مجموعه‌ای از کوششهای آمیخته به صنعت است که در کتاب‌های متأخرین فراوان می‌توان دید و اینان برای پرکردن موارد خالی جدول، در صورتی که شعری پیدا نکرده باشند، اغلب خود می‌ساخته‌اند.

با اینکه از اهمیت انواع حس (حواس پنجگانه ظاهری) در خلق تشبیه آگاه بوده‌اند کمتر به حوزه امکانات ترکیب یا تبدیل این حواس به یکدیگر سخن گفته‌اند و این کوشش در شعر بعضی از گویندگان عرب و ایرانی خود به خود انجام شده و می‌بینیم که گوینده‌ای جای حسی را به حسی دیگر داده است. در شعر بشار بن برد و در شعر متأخران سبک هندی این خصوصیت بسیار است. البته بعضی از ناقدان عقیده دارند که این کوشش بشار امری غیر طبیعی است و علت آن نابینایی اوست^۱ که جای حس بینایی را در تشبیهات خود، گاه، به حواس دیگر می‌دهد اگر هم این نظر را بپذیریم باز باید پذیرفت که این مسأله خود به خود دارای ارزش بسیار و امکانات فراوان در خلق تشبیه و استعاره و دیگر صور خیال است و در میان متأخران و معاصران ما استفاده از این امکان همیشه بوده و نشانه‌هایی از آن داریم چنانکه شاعری امروز می‌گوید: وزش ظلمت را می‌شنوی؟ که جای دو حس را به یکدیگر تبدیل کرده است و ما در فصل عنصر رنگ در صور خیال به تفصیل این نکته را مورد بحث قرار داده‌ایم.

ابزاده‌های تشبیه

یکی از عنصرهای سازنده تشبیه که البته وجودش چندان اهمیت

(۱) نجیب محمد البهیتی، تاریخ الشعر العربی، ۳۵۸.

و ضرورتی ندارد، اما بهر حال در صورتی از صورتهای تشبیه، به عنوان رکن بشمار می رود، ادات یا ابزار تشبیه است و علمای بلاغت درباره آنها به تفصیل سخن گفته اند ولی چون در حقیقت امر ادات و بحثهای مربوط به آن امری است در حدود مباحث الفاظ و دستور زبان، در اینجا از جستجو درباره آنها صرف نظر می شود و بر روی هم می توان هر کلمه ای را که در مفهوم آن ابلاغ شباهت و همانندی باشد، در حوزه ادات تشبیه قرار داد.

البته علمای بلاغت، تشبیه را از نظر بودن یا نبودن ادات تشبیه در آن، تقسیماتی کرده اند که در مرحله اول تقسیم به مرسل و مؤکد است.

تشبیه مرسل تشبیهی است که ادات در آن یاد شده باشد، و تشبیه مؤکد تشبیهی است که ادات آن حذف شده باشد و این دو نوع را با نام «مضمَر» و «مظهر» نیز خوانده اند. یعنی تشبیهی که ادات در آن ذکر شده باشد بعنوان «مظهر» خوانده شده و آنکه ادات تشبیه در آن نیامده، تشبیه «مضمَر» است و بازمین تشبیه «مضمَر» یا «مضمَرُ الادات» را به چندین دسته تقسیم کرده اند و از این نظر که تقسیم بندی آنها در حوزه نقش گرامری و نحوی اجزای این تشبیه است از قبیل اینکه هر کدام معرفه یا نکره یا مبتدا یا خبر باشد، این مسأله پیوند چندانی با اصل بلاغت ندارد.

نکته ای که درباره این تقسیم بندی قدام قابل یادآوری است این است که در مورد حذف یا ذکر ادات بطور علمی و دقیق به جستجو و بحث

۱) برای بحث از ادات تشبیه و انواع آن رجوع شود به ادات تشبیه در زبان فارسی از دکتر سید محمود نشاط و در عربی به علم البیان، بدوی طبانه، ۴۸ به بعد و خزانه الادب، ۱۷۳.

نپرداخته‌اند که کدام يك از این دو نوع جنبه هنری بیشتری دارد و از نظر روانی و تأثیر کدام يك نیرومندتر است، آنچه به ذهن نگارنده می‌رسد و تکامل ادبیات هر زبان گواه آن است، اینست که حذف ادات، که اندك اندك تشبیه را به استعاره نزدیک می‌کند، عاملی است برای پرتأثیر کردن و نیروبخشیدن به تشبیه. زیرا غرض اصلی از تشبیه «عینیت» بخشیدن به دو چیز مختلف است یا بهتر بگوییم عینیت بخشیدن است به دو چیزی که «غیریت» دارند، و چون ادات حذف شود، عینیت بصورت محسوس‌تر و دقیق‌تری نمایانده می‌شود در صورتی که آمدن ادات از قبیل «چون» و «مثل» و «مانند» خود عاملی است برای نشان دادن اینکه مشبه و مشبه‌به دو امر جدا از یکدیگرند و دارای غیریت. اثبات این غیریت، از احساس آن وحدت، وحدتی که حاصل کوشش ذهن هنرمند و خیال شاعر است، می‌گاهد. و این نکته را نیز می‌توان افزود که با آمدن ادات، مقداری از کوشش ذهن برای یافتن ارتباط، کاسته می‌شود و ذهن فعالیت کمتری می‌کند و این کمی فعالیت ذهن برای برقرار کردن ارتباط میان دو سوی تشبیه باعث آن می‌شود که پس از کشف ارتباط، لذت چندانی نبرد، یعنی لذت کشف را تا حدودی می‌توان با میزان جستجو و کوشش در راه آن، مرتبط دانست. از قداما، رمانی، تشبیه بدون ادات را عقد نفس می‌خوانند که متوجه به جنبه روانی موضوع است^۱.

وجه شبه

وجه شبه، معنا و خصوصیتی است که اشتراك طرفین در آن، مورد نظر باشد خواه این اشتراك امری حقیقی باشد و خواه تخیلی. نوع اول که

۱) محمد زغلول سلام، اثر القرآن فی تطویر النقد الادبی، ۲۳۶.

وجه شبه امری حقیقی باشد، از قبیل تشبیه گیسو به شب که سیاهی وجه شبه است و نوع دوم که تخیلی است مانند تشبیه خوی نیک به مشک و اخلاق به عطر.

از دیدگاه دیگر، وجه شبه گاه امری است واحد و حسی مثل تشبیه پوست بدن به پرنیان و گاه ممکن است واحد و عقلی باشد از قبیل این سخن پیغمبر: وَأَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَإِيَّامِهِمْ إِقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ؛ که هدایت وجه شبه است و امری است عقلی و واحد و گاه متعدد است از قبیل:

ياشبيهة البدر حسناً	وضياعاً و منالاً
و شبيهة الغصن ليناً	وقواماً واعتدالاً
أنت مثل الورد لونا	و نسيماً و ملالاً

و متعدد حسی از قبیل: این میوه بدان میوه می ماند، در بوی و شکل و شیرینی و رنگ.

و متعدد عقلی مثل: زید به عمرو می ماند در شجاعت و بردباری و ایمان.

و متعدد مختلف از قبیل: زید به عمرو می ماند در بلندی بالا و رنگ و شجاعت و دانش.^۱

توضیح: صاحب عیار الشعر در باب تشبیه سخنی دارد که از نوعی دقت و ذهن باز حکایت می کند و در طرز تقسیم بندی او گسترش و پهنای بیشتری دیده می شود، او می گوید:

تشبیهات دارای انواع مختلف است، از جمله تشبیه چیزی به چیزی در صورت و هیأت یا به معنا، یا به حرکت، یا به کندی و شتاب،

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۵۲.

و یا رنگ و صوت، و هرگاه در «مشبه به» دو یا سه معنی از این اوصاف، وجود داشته باشد، تشبیه نیرومند خواهد بود و صدق تشبیه استوار می شود و بعد از هر کدام نمونه ای نقل می کند که برای مطالعه می توان به همان کتاب رجوع کرد^۱.

عبدالقاهر جرجانی، وجه شبه عقلی را از سه نظر مورد دقت و مطالعه قرار داده است و می گوید، شبه عقلی را سه حال است:

۱- گاه از يك چیز انتزاع شده است مثل انتزاع شیرینی در عسل و کلمه.

۲- گاه از چند چیز که بعضی را با بعضی دیگر پیوند می دهد، انتزاع شده است و از مجموع آنها «شبه» بیرون می آید و این به مانند آن می ماند که از ترکیب دو چیز، شیء سوم حاصل شود که صورتی ویژه خود داشته باشد و در این مورد از قرآن مثالی آورده که: *مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَاتِ لَمْ يُحْمَلُوا بِأَنْفُسِهِمْ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ اسفارا*. و می گوید شبه منتزع از احوال «خر» است که اسفار را بار خود دارد ولی چیزی از آنها در نمی یابد و او را از باری که می برد هیچ بهره ای نیست مگر سنگینی و تحمل دشواری، و چنانکه می بینیم اینها مجموعه ای از امور هستند و حاصل چیزهایی که بهم آمیخته و بعضی با بعضی دیگر مقارن شده است و با تفصیل در باره این نوع شبه سخن می گوید که: «باید در مورد خر، کار ویژه او مورد نظر قرار گیرد که بار بردن است و باید توجه داشت که محمول و بار او چیزی مخصوص است که اسفار باشد و اینها نشانه های علم اند و در مرحله سوم جهل و نادانی خر از آنچه بر او بار شده، باید در نظر گرفته شود تا «شبه» مورد نظر حاصل شود و نمی توان گفت که این

(۱) ابن طباطبا، عیاد الشجر، ۱۷ به بعد.

مسأله تشبیه در پی تشبیه است.^۱

۳ - اما گاهی پیوند تشبیه بر دو چیزی نهاده شده که تا این حد به یکدیگر پیوستگی ندارند مثل اینکه می‌گویند: *هُوَ يَصْفُو وَيَكْدُرُ* که اگر کدر میشود را حذف کنیم باز هم تشبیه به صفای آب حاصل است اما در نوع دوم، آیه قبل، این خصوصیت وجود نداشت و نکته اینجاست که حمل اسفار شرطش این است که مقرون به جهل باشد، اما وصف به صفا شرطش این نیست که مقرون به کدورت باشد.^۲

گرچه مثالی که در مورد *يَصْفُو وَيَكْدُرُ* آورده، از مقوله تشبیه به معنی دقیق آن نیست و در حقیقت نوعی استعاره است، اما دقت نظر او در اینکه نشان می‌دهد تشبیه دارای دو نوع است: مرکب و متعدد (بگذریم از نوع اول که تشبیه مفرد بود) قابل توجه است یعنی تشبیه مرکب تشبیهی است که وجه شبه در آن، از دو یا چند چیز انتزاع شده باشد بشرط اینکه آن امور بهم آمیخته باشد و بر روی هم باشد اما متعدد تشبیهی است که بر دو یا چند امر استوار باشد، بی آنکه آن امور به یکدیگر آمیخته باشند و هر کدام استقلال خود را حفظ کرده باشند.^۳

تشبیه را از دیدگاه تفاوتی که در بودن یا نبودن وجه شبه، در آن مطرح است، به دو نوع دیگر هم تقسیم کرده‌اند، نوع اول آنکه وجه شبه در آن ذکر نشده باشد که مجمل خوانده می‌شود و نوع دوم آنکه وجه شبه در آن یاد شده باشد. البته هر کدام ازینها باز تقسیماتی می‌تواند داشته باشد مثلاً در تشبیه مجمل آن دسته که نیازی به وجود شبه نیست و آن

(۱) بدوی طبانه، البیان ۵۷.

(۲) عبدالقاهر جرجانی، اسرار البلاغة، ۸۳ و البیان، ۵۸.

(۳) بدوی طبانه، حاشیه البیان، ۵۸.

دسته که بدون «شبهه» زیبایی و ارتباط آن درك نمی شود.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در مورد این مسأله که آیا کدام نوع بهتر است، بحثی نشده است اما می توان گفت تشبیهی که وجه شبه در آن یاد نشده باشد، و ضمناً ذهن مستقیماً متوجه آن شود، بی گمان رساتر و پرتأثیرتر است، زیرا لذتی که ذهن از مسأله تشبیه و دیگر صورت های خیال می برد، کم و بیش از نوع لذتی است که در کشف و حل مشکلات حاصل می شود و هنگامی که ذهن کوشش خود را انجام داد و به نتیجه رسید لذتی خاص می برد، البته در صورتی که وجه شبه ذکر شود، این کوشش چندان کوششی به حساب نمی آید بلکه نوعی ارائه مستقیم خواهد بود.

علمای بلاغت باب خاصی از کتب خود را به تشبیه قلب یا منعکس یا مقلوب اختصاص می دادند و نامهای دیگری نیز برای آن پیشنهاد کرده اند^۱ و این شیوه از تشبیه یکی از راههای ساختن تصویر ذهنی و ارائه غیر مستقیم اندیشه یا حس است که بجای خود قابل توجه است و در شعر هر زبان نمونه های بسیار از آن می توان جستجو کرد. بطور کلی در بسیاری موارد دیده ایم که یکی از عناصر طبیعت، به علتی، با عنصری دیگر از این باب پیوند یافته و آسمان شب به میزهای که شبم بر آن می درخشد تشبیه شده، و به وسیله همان شاعر باز شبم های روی سبزه به آسمان شب و ستارگان تشبیه شده است، اما این نوع از تشبیهات را در واقع نمی توان تشبیه منعکس یا مقلوب خواند زیرا بستگی به جهت دید و نوع حس و تجربه ای دارد که برای شاعر حاصل شده است. اما در نوعی از این تشبیهات عکس یا مقلوب کوششی برای نشان دادن اغراق آمیز معانی وجود دارد و در این مورد است که وظیفه اصلی تشبیه مقلوب

(۱) همان، ۷۷.

محسوس می‌شود از قبیل:

فِي طَلْعَةِ الْبَدْرِ شَيْءٌ مِنْ مَحَاسِنِهَا
وَلِلْقَضِيبِ نَصِيبٌ مِمَّنْ تَأْنِسُهَا

در شعر بحتری؛ که در این گونه از خیالهای شعری، عنصر اغراق یا دعوی، غلبه دارد و همین نقش دعوی با اغراق که خود مستقلا می‌تواند نوعی بیان هنری یا نوعی از صورت‌های خیال شاعرانه باشد - در صورتی که از پایه‌های ذوقی و هنری برخوردار باشد - می‌تواند جنبه خیالی موضوع را وسعت بیشتری دهد و انتخاب یا قدرت بر خلق این مایه از اغراق، کاری است که از عهده هر کسی بر نمی‌آید و فراموش نکنیم که تشبیه مشروط را هم که متأخرین یادآور شده‌اند^۱ باید از مقوله همین موضوع دانست، یعنی عامل اغراق را بگونه‌ای دیگر، می‌نمایاند چنانکه در این شعر فردوسی:

یکی دختری داشت خاقان چوماه
اگر ماه دارد دو زلف سیاه

که طبیعی می‌نماید و این شعر عمیق که مصنوع است:

اگر موری سخن گوید و گر مویی میان دارد
من آن مور سخن گویم من آن مویی که جان دارد^۲

و شرط تأثیر در این نوع از خیالها که اساس آن بر اغراق است، در مرحله

(۱) رضاقلیخان هدایت، مدارج البلاغه، ۵۸.

(۲) همان، ۶۱.

اول، این است که خواننده یا شنونده متوجه کار نشود، یعنی مبالغه را از رهگذری ناشناخته در دل وارد کند بی آنکه ادعای خود را مستقیماً بنمایاند.

بدوی طبانه در بحث تشبیه از مقوله‌ای هم به نام تشابه سخن می‌گوید که گونه‌ای دیگر از تشبیه است و آن نوعی برقراری ارتباط و تساوی یا تشابه میان دو چیز است بی آنکه قصد گوینده از آن نشان دادن برتری یا قوت یکی از آنها بر دیگری باشد، و در این نوع هر کدام از دو سوی می‌تواند مشبه باشد و می‌تواند مشبه‌به، مثل:

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ
وَ تَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الْأَمْرُ
فَكَانَمَا خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ
وَ كَانَمَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرٌ^۱

علمای بلاغت، همانگونه که از توضیحات قبلی ما در این فصل دانسته شد، برای تشبیه اهمیت بسیار قائل بوده‌اند و دربارهٔ جهات و علل اهمیت و تأثیر و وظیفهٔ آن سخنها گفته‌اند از قبیل اینکه تشبیه باعث مجسم کردن و ممثل ساختن چیزی است که خود غایب است و بطور عادی ظهوری ندارد، یا اینکه چیزی را از آنچه هست در وصفی خاص عظیم‌تر و بزرگتر بنمایاند یا زیباتر و یا اینکه در مجال کوتاه و تنگنای عبارات کم، صفات و خصوصیات بی‌شماری را در مورد چیزی ثابت کند و از همه مهمتر جنبهٔ تخیلی و تصویری تشبیه است که از رهگذر تشبیه می‌توان بسیاری از امور متباین و متضاد را که از نظر حس و تجربهٔ عقلی دور از

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۸۱.

یکدیگر قرار دارند، در يك موضوع جمع کرد و حاصل آن به گفته عبدالقاهر جرجانی این است^۱ که خواننده دو چیز همانند و متباین، دو چیز مؤتلف و مختلف را احساس کند، يك تصویر را در آسمان و زمین و در آفرینش انسان و میان باغها ببیند. جرجانی با دقت و هوشیاری خاص خود به این نکته رسیده است که طبایع انسانی چنین سرشته شده است که هرگاه چیزی را در غیر مکان اصلی و طبیعی خود ببینند لذت بیشتری ببرند و احساس شگفتی و حیرت او بیشتر خواهد بود و تشبیه چیزی است که میان دو امر متباین وحدت برقرار می کند و فاصله میان مشرق و مغرب را کوتاه می سازد، از رهگذر تشبیه چیزهای گنگ و عناصر بی زبان طبیعت به سخن گفتن درمی آیند و در جمادات زندگی را احساس می کنیم و اضداد با یکدیگر التیام پیدا می کنند و در آنجاست که شاعر مرگ و زندگی را در يك لحظه جمع می کند و آب و آتش را از قبیل اینکه می گویند «فلانی زندگی دوستان و مرگ دشمنان است» ویا:

أنا نارٌ في مُرتقى نُظُرِ الحاءِ
سِدِّ ماءٍ جارٍ معَ الاخوانِ

و مزه های گوناگون تلخی و شوری و شیرینی را در يك لحظه، در يك موضوع، در کنار هم جمع می کند حتی رنگها را و حتی زشتی و زیبایی را:

لَهُ مَنظَرٌ فِي العَيْنِ أبيضٌ ناصع
وَلَكِنَّهُ فِي القَلْبِ أسودٌ اسفَعُ

(۱) امراة البلاغة، ۱۱۰ و قیاس شود با نظر ریچاردز ناقد معاصر در باب استعاره
در: *Poetry and Experience, P.79*

و چیزهای دور را نزدیک می‌کند:

دَانِ إِلَىٰ أَيْدِي الْعُقَاةِ وَ شَاسِعُ
عَنْ كُلِّ نِدْرٍ فِي النَّدَىٰ وَ ضَرِيبِ
كَالْبَدْرِ افْرَطُ فِي الْعُلُوِّ وَ ضَوْئِهِ
لِلْعُصْبَةِ السَّارِينِ جِدْقَرِيبُ^۱

در باره دوری و نزدیکی عناصر تشبیه از یکدیگر، در عالم واقع و تفکر عادی، علمای بلاغت به نکاتی توجه کرده‌اند که قابل یادآوری است، صاحب‌الطراز می‌گوید:

«مشبه به، هر قدر دورتر از واقع و حقیقت باشد، تشبیه حاصل شده از آن شگفت‌آورتر است و به مبالغه نزدیک‌تر.» و او خود در مورد تشبیه‌های نزدیک از تشبیه‌شمشیرها به امواج، یادمی‌کند و از تشبیه مردان به شیرها و در مورد تشبیه‌های بعید و دور از تشبیه اخگری در میان توده ذغال به دریای مشک که موجی زرین داشته باشد، سخن می‌گوید و از تشبیه شقایق‌ها به رایتهای یاقوتینی که بر نیزه‌هایی از زبرجد قرار داشته باشند و تشبیه خون به رودخانه یاقوت و این نوع تشبیهات را در شمار تشبیهات اندک شمار و بعید به حساب می‌آورد چرا که در عالم واقع، قابل تصور نیست و پیدا است که دریای مشک وجود خارجی ندارد و همچنین رایتهای یاقوتین بر نیزه‌های زبرجد، و از آنجا که در خارج وجود ندارد، بیشتر مایه شگفتی است و میان این بیت:

وَ كَأَنَّ أَجْرَامَ النُّجُومِ لَوَامِعًا
دُرٌّ نُثْرَنَ عَلَىٰ بَسَاطِ أَرْقِ

(۱) بدوی طبانه، البیان، ۷۸.